

و ثوق

سیاوش

فرهود

هر متنی پالذات با تاویل های متفاوتی روپرو می گردد. متن، با لایه های متفاوتی که دارد از طرف آدم های متفاوت و موقعیت های متفاوت با انواع تاویل و تعبیر های متفاوت مبتلا می گردد.



"در امتداد بوطیقای متن"؛ یکی از متونی ست که در حوزه ی تاریخ ادبی، نظریه ادبی و نقد ادبی مورد تعبیر و تفسیر قرار می گیرد. هر نوشته ای در زمانه خود دارای مخاطبان ویژه به خود است. و نوشته های ادبی (نظم و نثر) نیز مخاطبان ویژه ی خود را دارند. نوشتار در امتداد بوطیقای متن با ظاهر بهم فشرده (پنجاه صفحه) خود پر چندین محور درنگ دارد.

+ نظریه ادبی

+ تاریخ ادبی

+ نقد ادبی

+ نقد عملی (نقد شعر، نقد رمان و نقد نقد)

+ نظریه های فلسفی

من این بحث را برای نسل جوانی می شکافم که در قرن بیست و یکم در میدان بازی های زبانی و بازی های سخنی، مصروف انواع تولیدات و انواع بازی ها اند. بازی با متن خود و بازی با متن های دیگران. ما در عصری زندگی میکنیم که پرشور ما با هر نوع نوشتار خواهی نخواهی رنگ فلسفی می گیرد. این فلسفه، فلسفه زبان است.

هر نوشتاری تلاش می کند که با تفسیر دیگران خود را ارائه کند، این ارائه به طرق مختلف با عبور از انبارمعانی و احکام، در خود، باز و بسته میماند، در حالیکه هر نوشتار تکرار معانی به تعویق مانده و احکام تازه تر و ابتر است.

با نوشتار «در امتداد پوئیقای متن» نیز میتوان به شیوه های گوناگون داخل دیالوگ شد، هم با متن سر گفت و گو باز کرد و هم با صاحب متن (با در نظر داشت مرگ مولف) مکالمه نمود و هم با مخاطبان حاضر و غایب سر سخن باز کرد.

در این شب فرهنگی از نویسنده ای در امتداد پوئیقای متن می پرسیم که برای من به حیث یک خواننده، ساختار این متن چگونه به نظر میرسد که با متن های دیگر از لحاظ فرم و پرداخت متفاوت است بطور مثال مخاطب نمیداند که این نوشتار، تاریخ ادبیات است یا نقد ادبی؟...

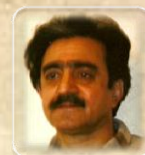
پناپرین به نظر من نوشته شما از فرم و ساختار یکپارچه برخوردار نیست؛ پاسخ شما برای مخاطبان ادبیات کشور چیست؟

: آقای سیاوش دقیق گفتید، این نوشتار واقعاً که دارای ساختار قطعه قطعه است. انواع موضوع و سخن را در کنار هم نشانده است. از نظریه ادبی تا نقد



ادبی عملی، از شعر تا نثر، از کلام فاخر فلسفی تا ضرب المثل های فولکلوریک، از رومان تا شعر، از مصاحبه تا تفسیر صنایع ادبی. اینها همگی با زبان های مربوط به خود در کنار هم در یک نوشتار همنشین شده اند. راست سخن اینست که من از دید زمان به این اندیشه افتیده ام که هر متنی یک نوع ارائه کردن را بیان می کند. و من نیر کوشیده ام که چند نوع ارائه کردن را در یک نوع ارائه کردن به نمایش بگذارم. تلاش من اینست تا متن دیگران را از درون بکشایم (پشکنم) و از طریق قطعه قطعه کردن موضوع وارد فضای عمومی متن شوم. مهم این نیست که این متن فرم مرسوم و از قبل تعیین شده را ویران می سازد. من طرفدار ویرانی قواعد استبدادی و هر نوع معیارات ظالمانه در نوشتارم.

: وقتی به روپروی خود نگاه می کنم آنسو تر از خورشید شاعر ناوگان وسواس را با لبخندی که در داستان های کلاسیک معمول است، می یابم. شاعری که با مغاعیلن مغاعیلن فعولن فضای پی وزن خطه خواب و خربوزه را موزون کرده است.



آقای وثوق!

شما در میدان "در امتداد بوطیقای متن" راه پیمایی کرده اید و شنیدم که در چندین جا از دهلیز های پن پست و چند مجهوله آن پسوی دالان های بازی ره گشوده اید، آیا گشوده اید؟



فی الپدیپه:

شَب اینچا رو به پهنای درازی است      سیاهی مشتق اوج سر فرازی است

من از متن سخن دیدیم به هر سو      که در هر گوشه اش میدان بازی است

: وقتی دیالوگ را وارد دهلیز غوغایی و پیچاپیچ متن می کنیم؛ باز هم سؤال تکراری متن چیست؟ در برابر ما می ایستد. شاید یکی از پرسش های بنیادین عصر ما هنوز هم همین متن چیست؟ می باشد. که متن چیست بخودی خود با مؤلف چیست؟ و خواننده کیست؟ ارتباط میگیرد. ما در ادبیات خود برای متن چندین کلمه داریم؛ مانند: نوشته، مطلب، تالیف، نوشتار، مضمون، مقاله... اما شما که در باب این واژه پنجاه صفحه نوشته اید و متن را اینگونه تعریف کرده اید که "متن، برپتی است که نغمه های قبل از خود را بخود ربط می دهد، متن فقتوسی است که پیوسته در اوراق خود تخریب می شود، می میرد و به شکل معاصرتر زنده می گردد..." آیا میشود که به زبان غیر اینروپی و غیراستعاری یک بار دگر بگوید که متن به نظر شما چیست؟



: متن به تفسیر ژولیا کریستیوا و رولان بارت، اولتر از همه اینکه چیزی مستقل و منزوی نیست بلکه نوشتاری است برخاسته از دل سایر نوشته های ماضی. پس هر متنی نوشته های قبل از خویش را در خود پنهان دارد و هیچ نوشتاری، ناب و مستقل و خود بنیاد نیست. هر نوشتاری تکرار نوشته های دیگران است به اضافه خلاقیت منحصر به فرد نویسنده. و یا به شکل دیگر این مقوله را میتوانیم بشکافیم؛ متن تلفیقی از انواعی بازی های زبانی است. متن یک نوع یا چندین نوع فرم و ساختار، ضد ساختار و ضد فرم است. متنی را که من در مقاله در امتداد پوطیقای متن مد



نظر دارم پیش‌ترینه فرو ریزی ساختار و تنوع فرم است. و از جانب دیگر خواسته‌ام تأکید کنم که متن ادبی پدیده‌شبهه‌ی است از تنوع زبان تا تنوع ژانر از تنوع فرم تا تنوع مضمون، یعنی زنجیره‌ای از قطعات گوناگون، چون تنوع استبداد را ضعیف میسازد. اگر بخواهیم به هر نوع استبداد و سیطره‌های خونین، نه گفته باشیم، بهتر است خود ما نیز در متن‌های خود این آزادی‌ها را پرسمیت‌پشناسیم.

: چناب و ثوق، شما حتماً متوجه شده‌اید که در امتداد پوئیقای متن چای آن، بجای استعاره کابل، کنایه کاپول موج می‌زند، شما که وظیفه تان تول و ترازو کردن وزن و پی وزنی در متون است، رابطه بین کابل و کاپول را چگونه وزن می‌کند؟



فی البدیعه:

سر مسلول را مسوول کردند      سخن را پا و سر مغلول کردند

شنیدم از زبان کابل قند      مرا پا زهر کین کاپول کردند

: عصر ما عصر فرو ریزی سختی‌ها و ساختار هاست، همان ساخت‌های که بر بنیاد احکام و قواعد استبدادی به سیطره‌های مطلق تبدیل گشته‌اند، برای هر چیز معیار پولادین و تغییرناپذیر وضع کرده‌اند. متن نیز یکی از اساسی‌ترین درگیری‌های ذهن انسان است که ملل گوناگون متناسب به سطح فرهنگی خود آنرا تابع قوانین و قواعد ساخته‌اند. در ادبیات امروزمین ما مقاله و کتابی زود پسند



است که با زبان ساده و فرم یکپارچه ارائه شده باشد. شما در نوشته های تان از ساختار چند پارچه، از زبان های چند لحنه و از موضوعات چند شکله سخن می زنید، آیا دوران ما دوران وداع با سیطره ی قواعد و استبداد قوانین است که از قبل با لبه شمشیر یا لبه منطق وضع شده اند و در زمان جاری به تابوهای مقدس تبدیل گشته اند؟

من نمی گویم که دیگران چگونه بنویسند، از چه قواعد استفاده کنند و از قواعدی بگریزند. من نمیگویم که دیگران چگونه بنویسند بلکه اینگونه بنویسند، من نسخه ای ندارم که برای نویسنده گان سر مشق و رهنما باشد. طبیعی است که هر نویسنده ای مطابق موقعیت ذهنی و سلیقه شخصی خود می نویسد، منتها در این عملیه یعنی عملیه نوشتن، کسی با یکنوع ارائه، یکنوع خیال و یکنوع سخن خوی گرفته است، از هزار امکان و هزار ظرفیت موجود دیگر، هرگز نمی تواند به آسانی استفاده کند، چون ذهن و تخیلش، روش و منش اش در درون چوکات و قواعد بسته، رشد یافته است و عاشق یکرنگی و یکرهختی در نوشتار شده است. از اینرو من برای نسل جوان می گویم که خود را از زیر سیطره قواعد و تابوهای مومیایی و ماضی پیرون بکشند و همیشه در سدد تازگی و تنوع باشند. تا بتوانند بچای تولید اثر به تولید متن برسند. درین میدان کسی از اثر پسوی متن میرود و کسی از متن پسوی اثر. کسی ساختار شکن می شود کسی بافتار شکن.



وقتی ما از اثر یا متن بحث می کنیم پای مولف، مدرک مؤلف، غیبت و نیت به میدان کشیده میشود، با در نظر داشت این همه مسایل، خوب میشود اگر تفاوت اثر و متن را آفتابی تر بسازید.



اثر یعنی نوشته ساختاری، ساختاری که در آن نیت و قصد مولف (شاعر، قصه نویس، منتقد) برجسته و نمایان است و همچنان در اثر، معنی همیشه حضور دارد، پس موجودیت نیت تثبیت شده و معنی حساب شده، بنیاد های اثر را تشکیل می دهد. مثلا بسیاری از دوییتی های و ثوق همین حالا که در حضور مجلس فی الپدیه میسراید و میخواند، همگی از جنس اثر اند یعنی اثر شست شاعر در زیر آن به حیث امضا نقش است. چون شاعر (درینجا چناب و ثوق) تلاش دارد تا معنا و پیامی را با شفافیت تمام به مخاطب برساند. توجه شود که اینجا بحث چگونگی تشبیه و استعار و کنایه و ... نیست بلکه این بحث دیگری است که من به تشریح آن میپردازم. ولی متن ساختار بهم پیوسته نیست. چوکات از قبل حساب شده ندارد. قطعه قطعه است. در متن غیبت مولف و نبود معنای یکه و مطلق که در آن موج می زند، مطرح است. در اثر، وظیفه خواننده کشف نیت مولف و کشف معنای کاشته شده در اثر است. و اما در جهان متن، خواننده با متن دیالوگ میکند، معنا را تولید می کند، از غیبت مولف استقبال می کند. در همینجا اشاره ای کوتاه ضرور است که مرگ مولف در حقیقت همان غیبت مولف در متن است، یعنی فقدان نیت و پیام مولف در متن. خواننده اثر به کشف نیت مشغول است و خواننده متن به تولید معنا.



: در کلبه ای کوچک ما در کنار « قطار ناله آتش بار دارد» حمید حسن زاده نشسته است کسی که با شب سرد دیدار دارد. مسافری که از مرگ مولف می گریزد و با هر بینامتنی، منتنیت میشود. آیا می شود؟



دی‌ریست که تفکیک بین نظم و نثر را از دست داده‌ام، همانگونه که به سنتره و سیطره از هر چنسی که باشد با دستان معترض می‌چنیم در فضای متن نیز، از صدور احکام و وضع قواعد دست و پاگیر گیرانم. ما ناگزیریم برای رسیدن و ورود در میدان متن، هی میدان و طی میدان دهها میدان چند مجهوله را طی نمائیم تا بقول حرفهای پیشتر از اثر پسوی متن شناور گردیم.



: و هنوز کسی از ته آب، آبی که بچای موج، اوج میزند؛ هنوز کسی اینجا وجود دارد که نامش شاعر است. شاعر دوپیتی‌های عاشقانه و حماسی. این شاعر شعر آفرین به امید رسیدن به ایستگاه آخر، آخرین ایستگاه‌های ذهن را درمینورد:



بگو شاعر

مگر حرفی دگر داری

که در متون

اثر باشد

که در نامت

که در دام دل‌ت گردیده روت‌دام؟

فی‌البدیهه:





اثر‌هایی اثر گردیده اینجا      مولف در پدر گردیده اینجا

گلستان دل پندار سعدی      در آویز تپد گردیده اینجا

: ارسطو را پرسیدند که اختلاف شما با افلاطون چیست؟



ارسطو با زبان کنایی جواب داد:

استاد را دوست دارم اما حقیقت را بیشتر از آن.

از همان روزگاران پار و پارین هر کسی که سر از گریبان استبداد برون کرد خود را مالک حقیقت دانست. هزاران هزار انسان طی هزاران سال، هزاران هزار صفحه را بخاطر تسخیر حقیقت سیاه کردند، هیچ نویسنده‌ای نگفته است و نمی گوید که دوغ من ترش است.

نوشتن یک ضرورت ذهنی است و رسیدن به حقیقت نیز یک نیاز درونی می باشد. انسان ذاتاً موجود پُر تکاپو بوده و همیشه در پی یافتن حقیقت است. معضله زمانی آغاز می گردد که هر صاحب قلمی خود را مالک حقیقت بداند. و گمان میکند که در واژه واژه و خط خط اش معانی مطلق انتشار یافته است. نویسنده بی آنکه سر از پالین غفلت برداشته باشد در ایستگاه اثر بند مانده است و متن، و باز هم و ثوق عزیز که فی البدیئه:

من از متن هند چیزی ندانم      از این بی پا و سر چیزی ندانم

هند سر در گریبانش فرو کرد      که جز خون جگر چیزی ندانم

